

زندگی مرگ بار

موج و طوفان‌های سهمگین
فکنده است جدائی بین ما و
ساحل دریای آزادی
شکسته قایق ما
سرگشتگان بخت گم کرده
به روی موج سرگردان
کند برخورد با سخت صخره‌های
قلب آئینی که با ملت سر خشم و غضب دارد
ز هم پاشیده گشته رشته عمر
دگر آب هم گذشته از سر این زندگانی
به مانند درختی در بیابان که
اندامش ندارد طاقت طوفان ظلم و خم شده از شدت باد
نمییند نشانی از رهائی
امید بی ثمر در سر
به امید بهار گرم آزادی
شب تاریک و طولانی
ره ساحل ناپیدا
به روی موج وحشی میرویم
پائین و بالا
ز خورشید و رهائی
نی بینیم نشانی
در این شب‌های ظلمانی و طولانی
صدای زوزه گرگ‌های صحرائی
شیون خفاش خون‌آشام و جفدی شوم
میان زوزه شلاق دین
ندارد انعکاس فریاد جوانی
که در انتظار حلقه دار است
صدای جرجر جرثقیل مرگ
که میگیرد هر لحظه جان بیگناهی